

سخنرانے

حضرت آیت اللہ صفائی بوشهری

درس خارج اصول

موضوع: خواص پیرامون اہل بیت (علیہم السلام)

حوزه علمیہ امام خمینی (ره) بوشهر

۱۱ / دی ماہ / ۱۳۹۰

روابط عمومی دفتر نماینده ولی فقیہ در استان و امام جماعہ بوشهر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روز تولد حضرت باب الحوائج امام موسی ابن جعفر (علیه السلام) است، خداوند همه ما را در دنیا و آخرت پیرو و محشور این بزرگ بگرداند و در مسیر تعالیم و آموزه‌های مکتب اهل بیت مؤمن، ثابت قدم و نائل به ثمرات رهرویی راه اهل بیت بگرداند ان شاء الله.

یکی از احادیثی که آن حضرت بیان کرده اند و منشأ بسیاری از حرکت‌های اخلاقی، عرفانی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و همه امور انسانی است این حدیث است: «مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فَلَيْسَ مِنَّا» هر کس که در زندگی محاسبه‌ی نفس نمی‌کند از ما نیست. محاسبه نفس یعنی انسان اعمال گذشته خود را بررسی کند، اعمال سال، ماه، هفته و روز خود را بررسی کند و ملاحظه کند که بین خود و خدا روسفید هستی یا نه؟ بین خود و خدا ادای وظیفه کرده ای یا نه؟ اگر ۱۰ دقیقه دیگر بمیرد به خاطر اعمال خود معذب می‌شود یا نه؟ «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ»، انسان گاهی در یک محیطی قرار می‌گیرد که فشارهای کاری، سختی‌های زندگی، دوستان خاص، خانواده‌ی خاص، اشتباهی خاص وجود دارد و این‌قدر کار به سرش هجوم می‌آورد و فشارهای دیگران هم بر او هست که ملاحظه نمی‌کند که این کار، این برنامه، این جریان و این اقدام عاقبتش چه است. لذا می‌فرمایند: «الْتَدَبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ التَّدَمُّ» تدبیر قبل از عمل، انسان را از پشیمانی حفظ می‌کند. و از آن طرف وقتی انسان کاری کرد در طول روز به ویژه آخر شب بنشیند و محاسبه بکند، که این کار، کار خوبی بود؟ کار بدی بود؟ اگر خوب بود شکر کنیم، الهی شکر که الحمدالله موفق شدیم به یک کار خیر و خداپسندانه که اگر آن را ارائه کنم به آقا امام زمان(عج)، آقا امام زمان(عج) بگوید بارک‌الله، نگویید این چه کاری بود که کردی، این نفس تو نبود؟ این هوای نفس نبود؟ این انحطاط نبود؟ یا این که انسان کار خوبی کند به آقا امام زمان(عج) عرضه کند و بگوید الحمدالله، که خداوند همچنین شیعه ای به من داده است، پاک، منزّه و باکیاست.

در زمان اهل بیت یکی از بزرگ‌ترین مشکلات اهل بیت خواص پیرامون آن‌ها بود. خواص پیرامونی اهل بیت سه گروه بودند: یک گروه ولایت مدار، جدی و ذوب در اهل بیت بودن که خیلی کم بودند «و قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشَّاكِرُونَ» فوق‌العاده کم بودند. یک گروه آمده بودند کنار اهل بیت که به نان و نوایی برسند، این خواص قدرت‌گرا دیده بودند که جای خوبی است و می‌توانند یک پرشی کنند کنار پیامبر هم بودند، کنار امیر مؤمنان هم بودند، کنار اهل بیت هم بودند، حتی برخی از این‌ها آمده بودند و دخترشان را عیال اهل بیت کرده بودند مثل: جعده، گاهی این‌ها تعیین تکلیف برای اهل بیت می‌کردند، اینجا بروید، اینجا نروید، این کار را بکنید، این کار را نکنید، باید بجنگیم، باید صلح بکنیم، یعنی جلوتر از امام بودند. اگر چاره هم داشتند امام را کنار می‌گذاشتند چنان‌که امام را هم کنار گذاشتند، علی بن ابی طالب (ع) را کنار گذاشتند خوارج و نهروان همین طور بودند، خوارج و نهروان با علی بن ابی طالب(ع) بودند

اصلاً جان برای علی بن ابی طالب (ع) می دادند، بعد دیدند عجب! علی بن ابی طالب (ع) آن کسی نیست که اینها می خواهند، به عدالت رفتار می کند و علی روی مسیر کار خودش است، آنها گفتند: نه، ریل علی با ریل ما فرق می کند. آمدند در جنگ صفین گفتند: مالک را برگردان، گفت: تنها دو ضربه شمشیر دیگر مانده، گفتند: برگردان! آقا می گفتند که ابن عباس را برای حکمیت بفرستند، آنها می گفتند: صلاح نیست، ابوموسی اشعری را بفرست. آقا می فرمود: دیگر جنگ صلاح نیست، آنها می گفتند: نه باید بجنگیم. آقا می گفت: روحیه شما، روحیه ویژه ای است و دارای افکار ملیتی هستید و به دنبال اقتدار قوم و خویش خود هستید، آنها می گفتند: نه، این طور نیست تو این طور هستی.

آقا امیر مؤمنین (ع) در نهج البلاغه دارد که «علی لکل امام لفسه» گویا هر کدام از اینها یک امام شده اند، هر کدام یک امام برای خودشان شده اند، من می گویم بجنگیم آنها می گویند صلاح نیست، من می گویم صلح بکنیم آنها می گویند بجنگیم صلاح نیست، من می گویم که حرکت تان منطبق با موازین دینی باشد توهین نکنید آنها می گفتند نه صلاح این است توهین بکنید، من می گویم اموال به تساوی تقسیم شود آنها می گفتند صلاح نیست، نیست، نیست ... مقابل علی قرار گرفتند علی سوخت، امام علی (ع) یک نفر از اینها را حذف نمی کرد و کنارشان نشسته بود. اینها اصحاب بودند لذا از غربت خودش سر در چاه می کرد و فریاد می کشید.

گروه سوم خواصی بودند که کنار علی بن ابی طالب (ع) بودند، اصلاً هیچ، نه تعصبی به علی داشتند، نه بغضی بر دشمنان علی داشتند، کنار علی بن ابی طالب (ع) بودند ولی هیچ کاری به کار کسی نداشتند، اینها هم کنار علی بن ابی طالب (ع) بودند.

یک گروه دیگر کنار علی بن ابی طالب (ع) بودند، جزء خواص هم بودند، به ظاهر ادعای حمایت و ولایت می کردند ولی در باطن دچار چالش های جدی نفسانی بودند، گاهی قدرت تحلیل نداشتند و فریب می خوردند، گاهی خودشان تحلیل می کردند و متوقف می شدند، لذا علی بن ابی طالب (ع) نگاه می کرد به دشمن، می گفت: دشمنان در باطل خودشان متحد هستند ولی شما در حق خودتان متفرق هستید و من درگیر این طایفه هستم.

اگر اینان می نشستند و محاسبه می کردند متوجه می شدند که نباید علی را رها کنند، به خاطر چه چیزی علی را رها کنند؟ به خاطر چه چیزی ولایت را رها کنند؟ به خاطر جهالتشان؟ به خاطر شهوت قدرت طلبی شان؟ به خاطر ضعف در تحلیل هایشان و فریب دیگران خوردن؟ لذا مالک اشتر یک انسان خیلی بزرگ بود ولی ابن عباس از جهت علمی خیلی قوی تر از مالک اشتر بود، از جهت نَسَب خیلی بالاتر از مالک اشتر بود، از جهت تأثیرگذاری در جهان اسلام خیلی بالاتر از مالک اشتر بود، اما مالک اشتر ذوب در ولایت بود، لذا می گفت: «مالک و ممالک» مالک را چه می دانید این مالک چه بود؟ چرا ذوب در ولایت بود؟ جزء خواص اقتدارگرا رانت خوار نبود، جزء خواص فرصت طلب و ابن الوقت نبود، جزء خواص بی طرف هم نبود، خواص بی طرفی یعنی این که کاری به کار کسی ندارد، و می گویند: ولایت لطمه خورد که خورد، آن آقا حمله کرد بکند، «صبحکم الله» خود را دارد اما در میدان کار تعطیل است.

برخی از صحابه آقا امیرمؤمنان(ع) که جزء لشکریان ایشان بودند یک بار سر کوچه نشسته بودند، این‌ها مبتلا به گناه بودند. آقا امیر مؤمنین(ع) این‌ها را دیدند و یک کلام به آن‌ها گفت، یکی از این افرادی که نشسته بود و جزء لشکر امیرالمؤمنین(ع) هم بود، گفت: مادرش به عزایش بنشیند چقدر قشنگ حرف می‌زند. نفرین امیرالمؤمنین(ع) کرد گفت: مادرش به عزایش بنشیند، چقدر قشنگ حرف می‌زند. اینها این طور بودند.

باید انسان، رجال سیاسی، رجال فرهنگی و تمام این اشخاص در قبال مقام معظم رهبری بنشینند و فکر کنند، محاسبه کنند خودشان را، فضای دنیا را نبینند بلکه آخرت را ببینند، دنیا با تمام ظواهرش برای همه می‌گذرد حتی بزرگان عرصه سیاست که بر بخشی از جهان مسلط بودند مثل: فرعون و هارون، دنیا می‌گذرد و تمام می‌شود، چیزی که می‌ماند تاریخ انسان است، تاریخ هم این طور نیست که ما آن را رقم بزنیم و بنویسیم بلکه تاریخ را تاریخ‌نگاران آن را به صورت موشکاف می‌نویسند و بیان می‌کنند و آخرت هم که دست خدا است سر خدا هم که کلاه نمی‌رود. این حدیث حضرت خیلی مهم است: «مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فَلَيْسَ مِنَّا» یا «فَلَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ»

خداوند ان شاءالله همه ما را از این خطرات نجات بدهد و در قبال ولایت الهی و موهبت عظیم خداوندی مقام معظم رهبری ان شاءالله توفیقات روزافزون عنایت بفرماید به برکت صلواتی بر محمد و آل محمد.

سؤال: آیا می‌توان گفت که سعد ابی وقاص از جمله خواص بی تفاوت بود، و آنها کسانی بودند که حاضر نشدند شهادت بدهند؟

بله، به هیچ صورت، این‌ها می‌گفتند که ما نه اهل علی هستیم و نه طایفه معاویه. وقتی که تهاجم به علی بن ابی طالب شد این‌ها فقط نگاه می‌کردند و بعد سؤال می‌کردند که علی کیست؟ می‌گفتند که علی این است و تعریف می‌کردند و می‌گفتند خوب، حمایت کنید، می‌گفتند که خود علی ان شاءالله کارها را درست می‌کند.

یک گروه هم بودند که در کنار علی می‌خواستند به نان و نوا برسند، خیانت‌ها کردند، مثل اشعث بن قیس، این دخترش را به امام حسن مجتبی داد، در بیت علی بودند، خیلی خرابی به بار آوردند، صبحکم الله به علی بن ابی طالب می‌گفت ولی می‌رفت و با معاویه می‌بست، می‌رفت با عمروعاص می‌بست.

یک گروه هم بودند که این‌ها آمده بودند کنار علی بن ابی طالب ولی دلشان با علی نبود، بر علیه امام علی توطئه می‌کردند، امام علی همه را داشت.

سؤال: چرا امام علی (ع) آنها را ترد نمی‌کرد؟ چون به هم می‌ریخت.

سؤال: اما چرا بعضی جاها امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه بعضی از فرماندارها را به ضرس قاطع عزل می‌کردند؟ فرماندار فرق می‌کند، فرماندار مثل اشعث.

سؤال: پس چرا امام علی (ع) به آنها مسئولیت می‌داد؟ چون کسی نبود، اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان بود خیلی خرابی به بار آورد، پول مردم را می‌خورد، عذاب می‌داد، او را برگرداند و آورد نزدیک خودش که کنترش کند، او رئیس قبیله کنده بود. او این حرمت را پاس نداشت که علی بن ابیطالب او را کنار خودش آورده. یک بار آقا امیرالمؤمنین یک بزرگی از قبایل آمد پیش ایشان، می‌خواست با آن قبیله ارتباط برقرار کند، خواستگاری دخترش برای امام حسن کرد، این شخص که آمد بیرون، اشعث بن قیس چون در بیت امیر مؤمنان بود، آمد جلوی او، گفت شنیدم می‌خواهی دختر خودت را به امام حسن بدهی، او گفت بله، گفت: هیچ وقت این کار را نکن، توطئه کرد خودش رفت داخل، گفت: آقا من یک دختر فلان دارم می‌خواهم به امام حسن بدهم، آقا هم برای مصلحت که جریان به هم نریزد گفت اشکالی ندارد، برای حفظ نظام و برای حفظ امور آقا می‌خواست حجت را تمام کند، مثل پیامبر که اطلاع دارید اطرافیان چه کسانی بودند، همین طور نگه می‌داشت که حجت تمام شود، به خودشان بیایند، بعد که علی بن ابی‌طالب در اواخر بود شروع کرد به صحبت کردن، گفت: فردا می‌بینید وقتی من نیستم، کس دیگری اینجا آمده و دست به روی پیشانی می‌زنید و پشیمان می‌شوید، چون آن کسی که می‌آید همه شما را حذف می‌کند، تیم خودش را می‌آورد چون می‌داند شما خیانت کردید به علی، علی که این همه خدمت به شما کرد، به علی که خیانت کردید می‌گوید من که دیگر سر جای خودش، دارد لذا معاویه که آمد پدر همه آنها را درآورد. مالک کشته شد، محمد بن ابی‌بکر کشته شد، عمار بن یاسر کشته شد، همین اشعث بن قیس که این همه ادعا می‌کرد و توطئه علیه علی بن ابی‌طالب کرد، معاویه اولین فردی را که کنار زد او بود، گفت: شما که با علی نتوانستید با من می‌توانید؟ بروید کنار، فقط به شما پول می‌دهم بروید آنجا بخورید مانند یک گاو، ببینم کی می‌میرید و آنها را رد می‌کرد.

عبدالله ابن وهب راسبی را که رئیس خوارج بود، معاویه چنان توطئه کرد که از کوفه فرار کرد. سعد بن ابی وقاص که جز خواص بی‌تفاوت بود یک چایی حفر کرد او را گذاشت روی چاه و درون چاه آهک ریخت، گفت زیرش را خالی تا در چاه بیفتد. همه را قلع‌و‌قمع کرد، گفت: این‌ها با علی نساختند می‌توانند با معاویه بسازند؟ بعد این‌ها گریه می‌کردند برای علی بن ابی‌طالب که چه جنایتی بر حق علی بن ابی‌طالب کردند، اشک می‌ریختند.

سؤال: می‌گویند که عایشه را هم درون چاه انداختند آیا این مسئله درست است؟ بله، این توطئه و روش را از علی الظاهر از روم یاد گرفته بود، چاه را پر از آهک می‌کند یک قالی می‌انداخت روی آن، یک میز و صندلی هم می‌گذاشت روی آن، هر کس می‌رفت روی آن بنشیند می‌رفت توی آهک و خفه می‌شد. لذا آقا امیرالمؤمنین فرمودند: فردا دیدن دارد که چه زمینه‌هایی برای شما فراهم شد چه دنیایی بود خودتان آن را خراب کردید و چنان کردید که الان اشک حسرت می‌ریزد.

چند نفر از خواص با بصیرت بودند مثل عدی بن حاتم. این عدی بن حاتم در جنگ صفین چشمش تیر خورد، حاتم آقازاده بود، پسر حاتم بود، اما خودش و خواهرش مرید علی بن ابی طالب بودند، چندتا بچه داشت و هر چند تا بچه او هم در جنگ شهید شدند، یک تیر هم به چشمش خورد. شخصیتی این چینی بعد از علی بن ابی طالب آواره شد، دنبال او می‌کردند که تلافی بکنند، می‌گفتند تو بودی که در جنگ‌ها از علی حمایت می‌کردی، ایشان و قیس بن سعد. عدی را گرفتند و بردند شام، گفتند: تو بودی که از علی حمایت می‌کردی؟ گفت: بله، گفت: علی بن ابی طالب چه کسی است؟ شروع کرد به تعریف از علی بن ابی طالب دادن، گفت: من چه کسی هستم؟ گفت: تو مشخص است چه کسی هستی تو فرماندار علی بن ابی طالب بودی، اما علی علی بود، تو مادرت این است، جد تو این است، قوم تو این است، گفت: جد علی این است، زن و فرزندان علی بن ابی طالب این‌ها هستند، شمارد یک به یک، گفت: علی بن ابی طالب هر چه داشت به دیگران داد و هر چه خدا داده بود به او، با خود برد، ولی تو هیچ نداری و هر چه هم داری می‌گذاری، تنها با دست خالی پر از گناه به آنجا می‌روی، شروع کرد علیه او صحبت کردن. کم هستند بندگان که قدر ولایت بدانند و ولایت مدار باشند، اما محاسبه‌ای که منتج به نتیجه بشود، یک تحولی در انسان ایجاد کند، لذا بر تمامی اشخاص واجب است که محاسبه نفس کنند و در مقام ولایت و ولایتمداری به ویژه شخصیت‌های سیاسی در این دوران مواظبت کنند، میزان مالک‌اشتر بودن برای علی بن ابی طالب است، برای مقام معظم رهبری است، غیر از آن دیگر باطل است. خداوند به همه ما این توفیق را عنایت کند.

برخی سؤال می‌کنند چرا علی بن ابی طالب فلانی را حذف نکرد یا اگر آن را برداشت در جایی دیگر گذاشت؟ چون تنها راه، همین بوده، غیر از این راهی نبوده، هم از جهت فضا و هم از جهت اتمام حجت و شفقت و رحمت و عنایت اما اگر در مقابل دین قرار می‌گرفتند و شمشیر می‌کشیدند علی بن ابی طالب دیگر کاری نداشت و سر از تن آنها جدا می‌کرد، عمروعاص با این همه حيله و مکرش هم اگر آمده بود این طرف، آقا دیگر کاری با او نداشت و مدیریتش می‌کرد، اما رفت آن طرف و علی مقابلش ایستاد، بعد این‌ها آدم‌های کافر که نبودند، این‌ها رومی که نبودند، این‌ها که یهودی نبودند، این‌ها که مسیحی نبودند، این‌ها که مجوس نبودند، این‌ها ادعای اسلامیت می‌کردند، این‌ها وقتی عثمان کشته شد معاویه و باند او آمدند و پیراهن عثمان را گرفتند و ادعای قصاص کردند، گفتند: هر کس خلیفه را کشته باید قصاص شود، اما خودشان علی بن ابی طالب را کشتند و یا نه دیگران کشتند اما یک کلام نگفتند معاویه رقصید، گفتند راحت شدیم شکر خدا، جشن گرفتند، خوب این خلیفه نبود؟ عرب نبود؟ جزء بنی‌هاشم نبود؟ قوم و خویش شما نبود؟ همشهری شما نبود؟ مکی علی بن ابی طالب نبود؟ شما هم که مکی بودید، هیچ کس بعد از او ادعای قصاص و اینکه بگوید ما ولی دم هستیم، «من قتل مظلوم فلان» را هیچ کس نخواند.

باید به خود بیاییم، باید شخصیت‌های سیاسی ما به خودشان بیایند، باید تحمل بکنند، «این تذهبون» کجا می‌روند؟ به ویژه شخصیت‌های سیاسی مرتبط با فضای علم و معرفت دینی، این‌ها که دیگر از شان توقع نیست که دچار انحطاط سیاسی بشوند، این‌ها که خودشان ادعای تحصیل می‌کنند «لیس منا من لم یحاسب نفسه» کسی که محاسبه نفس خود را نکند از ما نیست، و کسی که محاسبه نفس کرد «نظر و فکر» نظر کرد و فکر کرد، «فابصر»

بصیرت پیدا کرد، «فعلم» علم پیدا می‌کند، و وقتی که علم و ایمان پیدا کرد آن وقت خیلی از امور را کشف می‌کند. بسیاری از این شخصیت‌های سیاسی ساده اندیش، می‌روند در جدول سیاسی دیگران و در خانه‌های دیگران، آن‌ها هستند که می‌گذارندشان در این خانه و در آن خانه و آن‌ها هم عمل می‌کنند، دور آن‌ها را هم طوری محاصره می‌کنند از اطلاعات غلط که این شخص فکر می‌کند «و زین لهم الشیطان اعمالهم فسدھم عن السبیل» راه هم بر آن‌ها می‌بندد گیج و منگ می‌شوند. کی متوجه می‌شوند؟ که دیگر کار از کار گذشته است. قدر مقام معظم رهبری را بدانیم، هر چه داریم از این انقلاب است، هر چه داریم از اسلام است، هر چه داریم از این مکتب اهل بیت است، نعمت خدا است مقام معظم رهبری، هدیه الهی است، ذخیره خدا است، قدر این ذخیره را بدانیم، وگرنه دست به پیشانی زدن دیگران در آینده زیاد خواهد بود.

خداوند ان شاء الله همه ما را توفیق دهد.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»